



۲۰۱۸/۰۹/۱۷

دوکتور محمد اکبر یوسفی

ملت و ملت گرایی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

(قسمت هفدهم)

یادداشت: تحریر این قسمت، از سلسله مقالات بتاریخ ۲۰۱۱/۰۶/۰۶ انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تاپی، و رفع سکتگی های احتمالی، تذکر های تکمیلی، لازم نیز صورت گرفته است، که ممکن بر حجم بعضی از قسمت ها، اضافه شود. متباقی متن تا حدی بدون تغییر، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است.

مطالعه تبادلۀ امتعه بین اجتماعات مختلف و تأثیرات متقابل فرهنگی، موضوعی است، که امکانات بررسی و ارزیابی آن در حیطه محدود توان فردی نویسنده، موجود نبوده و درینجا هم نمی گنجد. از جانب دیگر، بیش از یک سده سپری شده است، که در

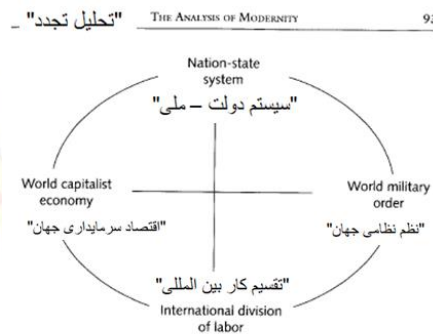


Figure 5.2 The dimensions of globalization (after 1990a: 71).
"تصویر 5.2: ابعاد "گلوبالیزیشن" (جهانی شدن) (بعد از 1990a:71)

کشور بحرانی ما، دو قطب مخالف، که در یک طرف "تجدد طلبان" (نو گرایان) و در جانب مقابل "عننه پسندان" (سنت گرایان)، در برابر همدیگر، به اشکال و انواع گوناگون، در گیرمقابله اند. نویسنده این سطور، پیروی از اصول تجدد را، درینجا در مطابقت با مفهوم "مدرنیسم" (modernism) و پیروی از اصول سنت گرایی را، بمفهوم "ترادیشنلیزم" (traditionalism) می داند. حین مرور بر ارزیابی، « انتونی گایدنس»، در رابطه با «گلوبالیزیشن» (جهانی یا کلی) و تجدد خواهی (« مدرنتی»)، توجه نویسنده را بخود جلب نموده است که مؤلف کتاب از مراحل در اروپا و یا غرب نام می برد که با دوران مغل، بشمول «روشنایی ها»، تا حدی همعصر بنظرمی رسد. درین منبع می خوانیم: که « گایدنس» از تفاوت بین دو مرحله « گلوبالیزیشن» ذکر می کند. این دانشمند علوم اجتماعی در باره اجتماعاتی که مرحله عنعنوی را پشت سر گذشتانده اند، چنین اظهار نظر می کند که: " مشخصه انکشاف اجتماع، به درجه بزرگ، همزادی بین وضعیت متلاشی و اتحاد و هم بین از هم پاشیدگی و ائتلاف شناخته شده است." از دید او در شباهت با نظر معروف "انشتاین" که در رابطه با، رابطه زمان و مکان،

"زمان" را، بمعنی "بعد چهارم" تعریف نمود و با تیئوری نسبیت و تبدیل ماده به انرژی، سؤال ۲۰۰ ساله را حل کرد، از دید "گایدینس" (*Giddens*)، "مدرنتی" (*modernity*) بمفهومی ذکر شده است، که جا و زمان گسترش و وسعت کسب نموده است. او چنین توضیح می‌دارد که: "روابط اجتماعی ای که قبلاً در یک قرینه محلی جا داشت، حال طوری فسخ گردیده است، که با سازماندهی دوباره، در بعد زمان و جا، یعنی زمان و فضا، قرار گرفته است." این مفهوم "زمان - جا" و "زمان - مکان" را "گایدینس" با کلمه "فاصلگیری" (*distanciatiion*) افاده نموده است، که با نام او پیوند داده شده است، مانند "تیئوری نسبیت انشتاین" که فزیکدانان با آن بهتر آشنائی دارند. این کلمه "فاصلگیری"، که ذکر می‌کند، درینجا بمفهوم "انتقال فاصله" و یا "سفر کردن فاصله" نیز معنی می‌دهد. از نظر "گایدینس"، "زندگی اجتماعی متشکل از فعل و انفعالات و یا اثرات متقابلی اند، که با رو در رو تحقق می‌پذیرد و یا از دور انجام می‌یابد. درین فصل کتاب این "پروسه انتقال فاصله" را، "گایدینس"، به عنوان یک بخشی از "گلوبالیزیشن" تعریف می‌کند. هم چنان تذکر می‌دهد، که اولین مرحله «گلوبالیزیشن»، در آغاز، با ترکیب چهار بعدی، که توسعه یافته کشور های غربی بوده است، اداره می‌گردیده است. درینجا چون از یک مفهوم "چهار بعدی" کار گرفته شده است، خواستیم تا "گرافیکی" را که مؤلف بکار برده است، برای روشن شدن تعریف او، درینجا هم چنان، از نظر، بگذرانیم. این طرح و بنیاد از غرب نشئت یافته و از قرن شانزده بدینسو، بتدریج انکشاف نموده است. این انکشافات سراسر کره خاکی را در بر گرفته است. همزمان با این انکشافات موج جدیدی از اقدامات در جهت تقسیم "مجدد" جهان، از غرب آغاز یافت. این انکشافات نوین پس از "اختراعات ماشین" و پیاده شدن، "تولید ماشینی" در غرب، ماهیت جدیدی داشته است، که پدیده های جدید، شرایط پیروزی انقلاب فرانسه را هم در اوج حرکات "روشنگری" و بهره برداری از امکانات مرحله "تجدد" فراهم ساخته است. از آن زمان ببعده، جهان غرب تأثیر شدید، نافذ، بر متباقی بخش های جهان داشته است. بر حسب مطالعات سیاست، قدرت های جدید این قاره، کوشیده است تا بر طبق تصویر، خود، به آن شکل بدهد...» (صفحه ۹۲ - ۹۳). در سده های طولانی، همین «گلوبالیزیشن»، بشیوه های مختلف، نظیر تشکل های انحصاری سرمایه داری، شرکت های فرا ملتی و چند ملتی و غیره در چهارچوب نقشه های استعماری و نو استعماری، گاه سریع و گاهی هم بطی به پیش برده شده است. طبیعتاً افغانستان از آن انکشافات جهانشمول و تأثیرات ناشی از آن، مستثنی نبوده است، با صرف نظر از آنچه، وقوع حوادث و آغاز و دوام چنان پروسه ها می تواند متفاوت، مثبت و یا منفی بوده باشد.

در همین منبع، طوری که در "گرافیک" نشان داده شده است، مؤلف ابعاد «گلوبالیزیشن» را متشکل از «سیستم دولتی - ملی»، «سیستم جهانی نظامی»، «تقسیم بین المللی کار» و «اقتصاد جهانی سرمایه داری»، تعریف نموده است. مفهوم تجدید خواهی یا «مدرنتی» را «گایدینس» طوری تعریف می‌نماید که فاصله و زمان به سیستم، از دیاد و گسترش و هم طویل شدن شعاع فعالیت، بخشیده است. مؤلف مکرراً استدلال می‌نماید که مناسبات اجتماعی ای که در گذشته در یک محل بهم بافته یا مرتبط صورت می‌گرفت، منحل و فسخ گردیده، در مقطع زمان و مکان، تجدید سازمان یافته است. به این پروسه "گایدینس" مفهوم خاصی می‌بخشد، و به آن مفهوم "پروسه فاصله سازی" ارائه داشته، در عین حال بمثابة بخشی از «گلوبالیزیشن» نیز تعریف می‌کند. او درین پروسه، افزایش در شکل گیری مناسبات اجتماعی، که در فواصل هزاران میل (یا «مایل») بوقوع می‌پیوندد، مشاهده نموده است. همین انکشافات ای که بشکل روز افزون توسعه و تعمیق سریع کسب می‌نماید، بطور محسوس در آینده، بدون شک، از ساحه صلاحیت های زیادی از "دولت های ملی" پا فراتر خواهد گذاشت. بدین ترتیب همچو مناسبات مرحله دوم آغاز یافته «گلوبالیزیشن»، را در اختیار خواهد داشت. او تأکید می‌ورزد که رفاه، موفقیت و شگوفائی اقتصادی در «سنگاپور»، بر حسب ارزیابی او، می‌تواند رکود و یا حتی از هم پاشیدن را در «مانچستر» و «پیتسبورگ»، باعث گردد (انتون گایدینس، صفحه ۹۲)

موضوع «گلوبالیزیشن»، طوری که از اجزای کلی تعریف شده فوق در گذشته های دور می دانیم، تنها با جهات اقتصادی و همچنین روابط اجتماعی محدود نمی ماند. با مرحله کنونی این پروسه، که اختراعات جدید در ساحة تخنیک اطلاعاتی (« انفارمیش تکنالوژی») و پیشرفت های سریع السیر و وسیع در کیهان و غیره، محیط رشد را برای سایر بخش ها، فراهم ساخته است.

ولی در عین حال باید در نظر گرفت که جامعه افغانستان در چه موقف ساختار اجتماعی و اقتصادی، علمی - فرهنگی قرار دارد و در کدام یکی از مسابقات بین المللی در همه عرصه ها، جای پا خواهد یافت. نویسنده از قریب پنجاه سال گذشته، از زنده گی نمونوی قبیلوی بیاد دارد، که سرکرده قبیله که در حل و فصل پرابلمای درونی قبیلوی سهم داشته است، بطور علنی به اعضای قوم و مسکونین محلات تحت نفوذ خودش، توصیه می نمود، که مردم محل، به مراجع حکومتی و دولتی مراجعه نکنند، زیرا آنچه ضمن اظهار نظر، خود استدلال می نمود، و در نتیجه می گفت که «حکومت ظالم» است. در آنزمان، همچو «خان ها» در همکاری با «روحانیون» وارد به «شریعت اسلامی»، به حل و فصل مسایل روز می پرداخته اند. قریب دوصد سال بعد از ایجاد دولت درانی، چنین طرز دید و برداشت از دولت وقت، در بین بقایا و بازماندگان همین قبیله پشتون وجود داشته است، این در حالی ممکن بوده است که مسئولین دولت خود را در کابل، بر کشور حاکم یاد می نموده اند. نا دیده نباید پنداشت که مفهوم ملت در اروپا، بدون دولت در تصور انسانهای آنزمان، بحیث یک جمعیت حاکم، مطرح نبوده است.

"انتونی سمیت"، با تفاوت از گروپ وسیعی از دانشمندان که به پدیده ملت، ملت گرایی و دولت ملی، بمثابه پدیده های مدرن می نگرند، تدوام بین «اینتی» های قبل از مرحله «مُدرن» را با ملت های «مُدرن» و وسایل ای که بر مبنای آن، چنین ملت مُدرن تشکیل و ایجاد گردیده است، مورد مطالعه قرار می دهد. او برین عقیده است که، ملت گرایی، بمفهوم "آیدیالوژی" و جنبش، باید در پیوند نزدیک با «هویت ملی»، بمثابه مفهوم چند بعدی در نظر گرفته شود که در توسعه آن، زبان مشخص، عقیده و مظهر شامل گردد. (انتونی سمیت، هویت ملی، مقدمه)

یکی از مشکلات اساسی در امر تعریف درست از ملت برای جامعه افغانستان، ممکن است در آن نهفته باشد، که بقول «اولاف کروی»، تاریخ پشتون ها بصورت دقیق بررسی نگردیده است. مؤلف اصطلاح «پتان» را بکار می برد و اعتراف هم می کند، که این نسبت درست نیست. این اصطلاح از طرف هندی های محلی، به همه عساکر و افرادی که با قوای اشغالی وارد هند گردیده بودند، بکار برده می شده است. مؤرخین متوجه گردیده اند، که پشتون ها با تفاوت از بسیاری از گروپ های اجتماعی در جهان، مجسمات و آثار قدیمی از خود بجا نگذاشته اند. موصوف از موجودیت سالنامه های اقوام، افسانه ها و داستانها نام برده، همچنان ازدستآورد های درخشان قوماندانان و پادشاهای پشتون که خارج از قلمرو آنها، در دهلی، الی درجه امپراتوری قدم گذاشته اند، نیز متذکر گردیده، منجمله از سلطنت درانی، که در زمان تدوین کتابش ۲۰۰ سال گذشته بود و نا معلوم خوانده است، یاد آور می شود، که مراحل را داستان طولانی می داند. اما آنچه را که برجسته می سازد، اینست، که پشتون ها («پتان ها» - اصطلاح مؤلف) در طی قرون طولانی، بمثابه دهلیز میان خراسان و نیم قاره هند، شناخته شده است. این سرزمین همچنان بمثابه نقطه تقاطع تمدن های بزرگ، و صحنه مقابله ها و منازعات آنها، نیز ارزیابی گردیده است، که مناطق کوهستانی را نیز، با عبور مکرر آنها، متأثر ساخته است. به چنین پیشروی بسوی مناطق وسیع ادامه داده و به ایجاد امپراتوری ها نیز دست یافته اند. لیکن برای پشتون ها که این دروازه دخول را در اختیار داشته اند، بینایی و دید داستان خود آنها و دورنمای آن، ایجاد نگردیده است. بمفهوم مدرن کلمه، مؤلف مدعی است که هیچ نوع تاریخ مرتبط پشتون ها، با سرزمین خود آنها، بطور تحریری نه از جانب آنها و نه هم از جانب کسانی که از قلمرو آنها عبور نموده اند، موجود است.

همین خلای معلوماتی در تاریخ، ممکن است باعث گردیده باشد، که اقوام پشتون، در تعیین مسیر انکشاف آن، با تاریکی ها روبرو گردیده باشند. آنچه در منابع مختلف تذکار یافته است، اقوام پشتون قسمت غرب کوه های سلیمان و قسمت شرق، با تفاوت های معین انکشاف نموده

اند. پشتون هائی که در قسمت غرب سلسله کوه زندگی داشته اند، بصورت عمده در دو بخش، نظیر « ابدالی ها» که بعداً به «درانی ها» شهرت یافته اند و دسته دومی «غلجی» (« غلخی»، «غلزی»)، صنفبندی گردیده است.

در پیوند با قسمت های قبلی، می توان گفت که، هیچ بخشی از فرهنگ درین جامعه نمی تواند، کاملاً مختص بیک گروپ اجتماعی- نژادی منسوب و منحصر شناخته شود، بلکه برخلاف مشترک و مختلط می تواند صدق کند. نسل ها و نژاد ها در افغانستان در طی قرون، خصوصاً پس از رو آوردن مردم آن، به دین مقدس اسلام که «کل مؤمنین اخوة»، پیوند ها را مستحکمتر و عمیقتر ساخته است، خیلی مخلوط شده بنظر می رسد. به همان پیمانہ ای که در جهان امروز، تقریباً، نژاد خالص در هیچ قاره جهان بمشاهده نمی رسد، فقط بعضاً جاپانی ها را با عده محدودی از باشندگان جزایر و ممکن در جنوب شرق آسیا هم موجود باشند، مردمان دارای مشخصات معین می دانند. پس در افغانستان مانند سائر نقاط جهان، باید این موضوع نیز قابل بحث نباشد. از جانب دیگر اگر چنین "خالص" بودن هم، بر اساس تمایلات احتمالی و تظاهر فریبنده "راسیست ها" وجود داشته باشد، به هیچ صورت در بخش کرامت و عزت انسان هیچ نوع اثری داشته نمی تواند. فقط برای "بشر شناسان" ممکن یک کتگوری با مشخصات تعریف شده ثبت گردد و بس. اما جای شک نیست که هر بغرنجیت و «کومپلکس» خصوصیات، چنین جامعه را از دیگری، باز هم مغایر می سازد، که بر جهات روشن ساختن هویت نیز می افزاید. اما مغایرت ها و تفاوت های کلتوری و فرهنگی را نمی توان بمثابه منیع تشنج و منازعات پذیرفت. درست بنابر این اصل که همه کشفیات و اختراعات کلتوری، علمی و هنری ای که در نتیجه کار و زحمت و ابتکار انسان ایجاد می گردد، بر سیستم باز و گنجینه از ارزش های کلتوری علاوه می گردد، که استفاده از آن، برای هر انسانی که از آن، کار می گیرد، می تواند فقط منفعت ببخشد، نه ضرر. صورت استفاده از همه ارزش های علمی، فرهنگی و غیره دست آورد های بشری، شامل این سیستم، تا حدی به مهارت کاری و بلدیت فرد، نیز مرتبط است. بهر صورت، منبع و منشاء ضرر شمرده شده نمی تواند. پس اختلاف از کجا نشأت کرده می تواند؟ این هم ممکن است که به سبب، تسلط سطح نازل تعلیم عامه و درک نا درست، کدام فرد خاص از چنین ارزش های مثبت، استفاده نتواند، اما ضرر برایش نمی رسد.

در پهلوی ترکیب « ایتنی» و مبارزات مردم این سرزمین بر ضد اشغالگران خارجی و منجمله قیام ها علیه مغل، « اولاف کروی» همچنان در یک فصل کتاب خود تذکر می دهد: « ... از دیگران و هم از ریکارد های بهتر، معلومات حاصل نموده ایم که قلمرو هائی که حال افغانستان و ایالت شمال غرب پاکستان نامیده می شوند، اتفاقاً بیشتر اشغالگرانی را درادوار تأریخ بطور مقایسه با هرکشور دیگر آسیائی، یا در حقیقت در سطح جهان، دیده اند. هر اردو ای که، ازین قلمرو عبور نموده است، علایم و بقایای باشندگان را درین قلمرو ها باقی گذاشته است، که طرز زندگی یکی پی دیگری، بطور ثابت روی هم قرار گرفته است... » (ص، ۲، اولاف کروی)

عطف به دوران قریب پنج قرن قبل از امروز، که در بعضی از اقوام پشتون قسمت شرق افغانستان، هنوز هم عناصر مهم ساختار قبیلوی پا بر جا بوده است، همین اجتماعات بنابر پیوند های خونی و فامیلی، در تحت رهبری سران قوم، باهم متحدانه عمل می نموده اند، امپراتوران همیشه، بعنوان مثال در مسیر راه، بههدف عبور به سائر مناطق نیم قاره هند، به وقت زیاد نیاز داشته اند. اتحاد و همبستگی بین اقوام و مهارت های جنگی اعضای قوم، البته از نگاه مرحله تاریخی، با آنچه ما خصوصیت ملی می دانیم، متفاوت است. در گذشته حیات اقوام طوری که در مقالات قبلی نیز تذکر یافته است، در سلسله مراتب قومی، یک نوع اعتماد و اتفاق دیگری هم برقرار بوده است، موسفیدان قوم، شخصیت هایی بوده اند، که از اعتماد همه اعضای قبیله برخوردار بوده اند.

افسانه های مقاومت اقوام یوسفزی درین منطقه از شهرت خاص برخوردار بوده است. اولاف کروی می نویسد که بنابر همین دلیل است که « بابر»، دختر یکی از سران قوم یوسفزی را به زنی می گیرد، بمنظور این که شاید بتواند، تا حدی از گزند آنها به امان بماند و همچنان از نیروی این قوم به نفع تحکیم قدرت خودش، استفاده کند.

با استفاده از چنین مناسبات، عده ای را در دستگاه قدرت خود، جذب نموده است. چنانچه، بابر در برگشت دوباره اش به کابل، پس از دومین سفر اکتشافی و لشکر کشی، طوری که «اولاف کروی» می نویسد: «... مراسم تقدیم خرقة و یا قبا به شاه منصور و سائر بزرگان یوسفزی، که او را همراهی نموده بودند، بعنوان عزت و احترام، برجسته ساخته است. روشن است که اهمیت یوسفزی از حافظه اش نرفته بود. بدون شک پدر "مبارکه" را (اسم خانم او از قوم یوسفزی - نویسنده) سزاوار یک «خلعت» شناخته بود. بعداً در تیر ماه ۱۵۱۹م، یعنی همان سال، بابر به سومین لشکر کشی از طریق خیبر بسوی وادی پشاور اقدام نمود. چنین بنظر می رسد، که یوسفزی های «سوات»، درین اشتغال موافق نبوده اند، با وجود، در میان بودن «بی بی مبارکه»، هدف مهم پادشاه در امر پیشروی، باز داشتن آنها از چنین موقف بوده است. لیکن تا آزمان هیچگاه موفق نگردید. در واقع، طوری که «ایلفنستون» می گوید، بطور کافی روشن است، «که بابر هیچگاه یک تأثیر حقیقی برین قوم از خود بجا نگذاشته است، آنها همواره جای عقب نشینی محفوظ در بین تپه ها و کوه ها داشته اند...» (اولاف کروی صفحه ۱۶۲ / ۱۶۳)

مؤلف می نویسد: «بعد از یوسفزی ها، نامهای شناخته شده مانند افریدی ها، اروکزایی ها، بنگاشی ها، توری ها، دیلازک ها، مهمندی ها، جگیانی ها، محمد زایی ها، لوهانی ها، نیازی ها، قوم اسحاق خیل و حتی غلجایی ها و وزیزی ها بروز کردند و هرکدام جایگاه شایسته خویش را در عکس ها میگیرند.» (کروی، صفحه ۱۵۵، در کتاب عکس موجو است.)

مناطق چون پشاور، باجور، ساواد، کوهات، انگو، گورخاتری، خیبر با مسجد علی (یا علی مسجد)، جام، در حوالی «سوابی» جایی که امروز با کشتزارهای تنباکو، پوشیده می شوند، کرگدن ها («رهنوسیرویس، یا ناسهورن» بزبان آلمانی)، ازدحام داشته اند، «کتلنگ» تحت دندانهای کوه «پوجا»، و کمی هم از قسمت های جریان «موقام» که الی خارج از «سودهوم» را در بر می گیرد، همه یکدم به زندگی قدم می گذارند. (کروی همانجا)

نباید از نظر دور داشت، که تمام توافقات قبایل با امپراتوران همیشه مشروط و نا دوام بوده است. در جمله، تمام دلایل دیگر، یکی هم می تواند این باشد که در بین جمعیت های اقوام، اولاً دولت های وقت از اعتبار و اعتماد برخوردار نبوده اند، از جانب دیگر این دولت ها هیچوقت، در ساختار اجتماعی - اقتصادی، بخصوص شیوه تولیدی بهتر و مناسبات عادلانه، از خود ابتکار نداشته اند. نه تنها چنین روابط با امپراتوران بیگانه، نا دوام بوده است، بلکه در بین خود اقوام، چنین اتحاد دایمی وجود نداشته است. اقلاً شکایات خوشحال خان ختک، در اشعارش، برای این امر کافی است.

چنین «تاکتیک های» ایجاد پیوند و نفوذ از طریق ازدواج، طوری که بار دیگر هم تذکار یافته است، بخصوص از جانب پادشاهان مطلق العنان مسلمان، معروف است، چنین عمل از جانب پادشاهان درانی نیز صورت گرفته است که بعداً در جایش، اثرات منفی آنرا بر مسیر انکشاف جامعه توضیح خواهیم نمود. نباید فراموش کرد، که این پادشاهان، در طول زمان حاکمیت در فکر حفظ سلطه و جمع آوری باج و خراج بوده اند، در حقیقت از شیوه تولید عنعنوی که عمدتاً تربیت حیوانات و تا حدی هم زراعت و باغداری، با وسایل ابتدائی و کار دست را استثمار می نموده اند، مفکوره بهبود شیوه تولید و تغییر مناسبات تولیدی، الی پس از انقلاب فرانسه، بخصوص، تا زمان پخش گلیم استعمار، درین قلمرو ها، اثری نداشته است. که بعداً مفصلتر در رابطه با کشور خود مان، روشنی بیشتر خواهیم انداخت.

همین حالت نیز یکی از انکشافاتی شناخته شده می تواند، که در ساحه حاکمیت امپراتوری مغل، که همچنان نظام یا تسلط قلمروی سلطنتی، مطلقه شناخته می شد، درین مناطق قبایلی پشتون، مناسبات فیئودالی، اساس مناسبات تولیدی را تشکیل می نموده است، البته بنابر معلومات منابع دیگر، حفظ روابط خونی، در حفظ ساختار های اجتماعی، به توام مناسبات ادامه داده است. خلاصه اینکه ساختار طبقاتی بوجود آمده است. درین مرحله هنوز اثری از نقش خود مختاری افراد، به مفهوم «شهروند»، که در سیستم

سیاسی نقش داشته باشد و بدین ترتیب اثری از دیموکراسی در جامعه نو با تشکل طبقاتی وجود نداشته است، اما رسوم در ترکیب قومی سابق، تساوی هویت در بین اقوام، مفاهیم دیموکراسی ابتدائی را نیز با خود داشته است. فیصله های قومی، مشابه به زمان حیات قبایل در یونان قدیم بر حسب اصول «اتفاق آرا» صورت می گرفته است.

بی ربط نخواهد بود، هر گاه بمنظور ایجاد یک تصور سطحی به متن ذیل نظر اندازیم، تا ببینیم، که همان اقوام فعلاً در چه حالت قرار دارند. اگر روزی افراد و رهبران اقوام به امپراتوران اعتماد نمی داشته اند، حال یک حالت به اصطلاح مردم ما، به زبان پشتو، «خان خانی»، بمعنی خود خواهی و خود غرضی مطلق در جامعه حکمفرماست:

برای جلب توجه بیشتر درینجا از تقریظ منتشره کتاب «کلارا شیفتز»، نکات چندی را بیان نمایم. امید است، برداشت خواننده نیز چنان باشد که نویسنده را حین مطالعه تکان داده ست: «... طبیعی است که جنگ عواقب زیانبار بجا گذاشته است. کلاتسلان در بین افغانها، از آوان طفولیت فقط ظلم و بیرحمی دیده اند. زندگی در مهاجرت، اعضای کشته شده فامیل، شکنجه، هتک حرمت و تجاوز، بازداشت‌های بدون دلیل و بی موجب و خانه های سوخته. همه اینها را باید خود تنها تحلیل و تجزیه نمایند. آنها مانند عساکر خارجی توظیف شده در هندوکش تداوی روانی نمی بینند. آنها به مناطق مصنون انتقال نمی یابند. آنها باید آنجا بمانند و خود واهمه ها، غم واندوه، تعدی، تجاوز و افسردگی را متحمل شوند، بدون آنکه مراقبت هدفمند از آنها صورت گیرد - بر حسب تخمین، ۷۰ فیصد افغانها افسرده و دلتنگ تخمین شده اند. انسانهای ویران شده را نمی توان دو باره مانند از هم ریختن خانه قطعه بی آباد نمود؛ یک پای قطع شده و یا خانه سوخته با تمام داشتنی ها. «کمک اعماری» درین کشوری که جنگ از زمانه ها جریان دارد، عجیب بنظر می رسد. انسانهایی که جنگ دوم جهانی و یا زمان بعد از جنگ را دیده اند، ممکن درک نمایند، که من راجع به چه صحبت می کنم...»

در جای دیگر نیز از برداشت خانم «شیفتز» چنین می خوانیم: «من در سیمای انسان هائی که، با من همراه بوده و مرا بدرقه می نموده اند، می توانستم مشاهده نمایم، که تجارب جنگ و درد و رنج چگونه آنها را بالاحتیاط، حساس و هم با واهمه یا ترسو ساخته است.» در حالیکه در تاریخ کهن می خوانیم که درین مناطق اقوام شجاع بسر می برده اند. در مقایسه با دره های کوهستانی و مناطق محدود تر، مناسبات اشتراکی ملکیت، بطور مثال بر زمین در مناطق هموار و پهناور، پیشتر تضعیف گردیده بود، ولی پیوند و وفاداری قومی وجود داشته است. مالکیت اجتماعی اقلأ در برخی از فامیل های بزرگ، عمر طولانی تر داشته است. تشکل های طبقاتی فیودالی، در قبایل پشتون که از همان آغاز نفوذ دین مقدس اسلام، به حیات آن آغاز نموده، زمانه های طولانی، همین سران قبیله که بضا از امپراتور ها، زمین ها و سائر منابع عایداتی اقتصادی، «جاگیرداری» بدست آورده، در حالیکه به موقف فیودالی قدم گذاشته بودند، ولی با تفاوت ازین حالت در اروپا، از روابط خونی و فرهنگی و تاریخ اقوام، برای توسعه مواضع قدرت خویش کار گرفته می توانسته اند. وقتی بطور مقایسوی با اروپا در نظر گرفته شود، در اکثریت جوامع اروپائی با بروز ساختار های طبقاتی، حاکمیت های مختلف دولتی نیز پدیدار گردیده، هر یک ازین دول از خود آثار فرهنگی و سابقه تاریخی، الی رشد لسان بجا گذاشته است.

ادامه دارد ...



تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمت های قبلی را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده، به

فهرست "آرشیف" ایشان رهنمائی شوند! اداره